

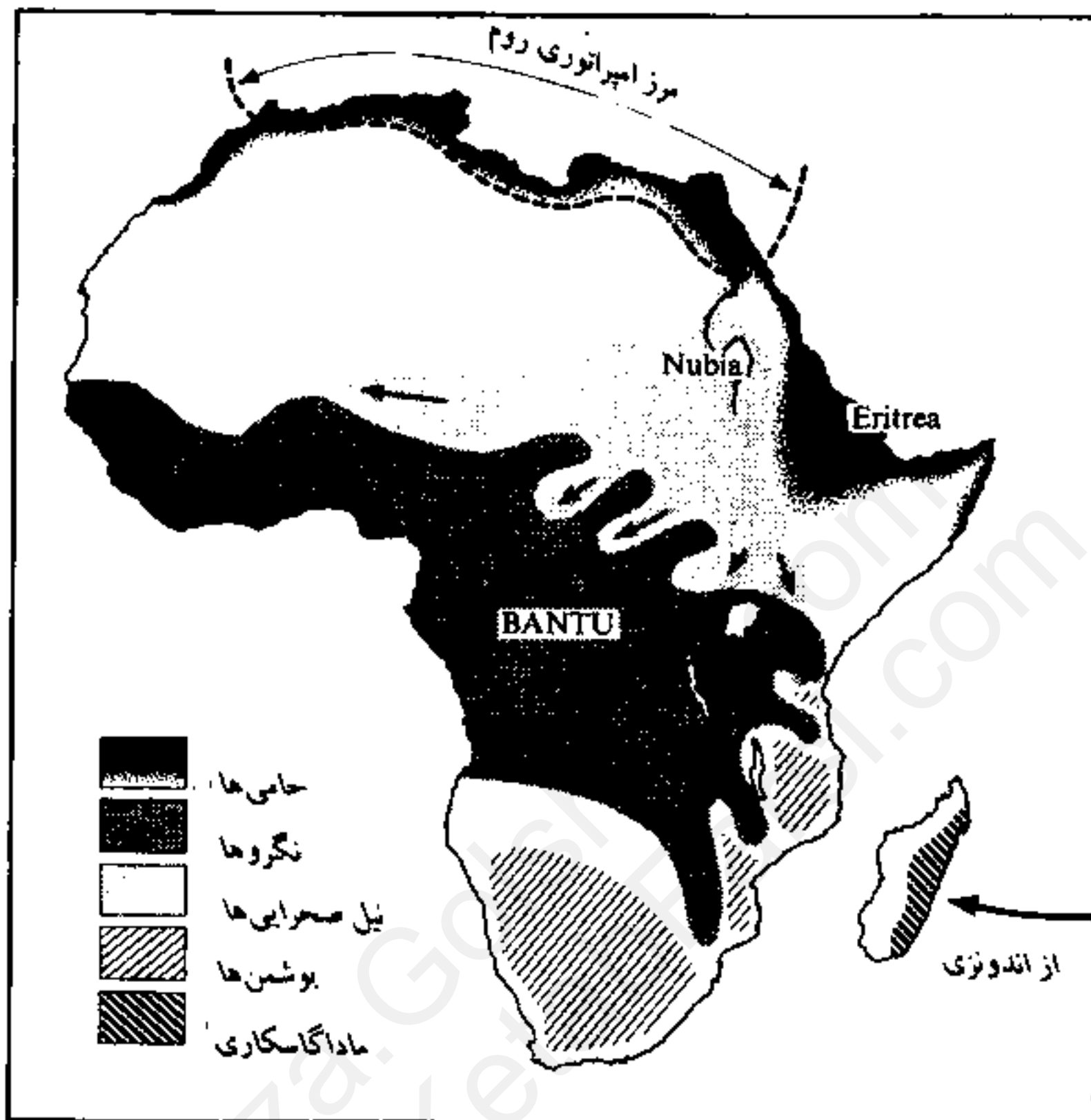
افریقای شمالی ۹ میلیون نفر بود. این رقم، تقریباً نیمی از مجموع جمعیت ۲۰ میلیونی تمام افریقا است.



پرتو تمدن مدیترانه، هیچ‌گاه در درون افریقا به بخشهای بسیار دور گسترش نیافت. در ورای مرزهای روم، تنها حکومتهایی که توسط یک جغرافی دان دوره باستان بر روی نقشه به ثبت رسیده است، قلمروهای پادشاهی اکسوم<sup>۱</sup> (اریتره) و نوبه<sup>۲</sup> (در سودان) است. نخبگان فرمانروای این دو سرزمین کوچک، توانایی خواندن و نوشتن را داشتند و همین آنها را قادر می‌ساخت گاه‌گاهی سفیرانی به دربار امپراتوری اعزام کنند و نیز نامه‌های افتخارآمیزی که پیامد آن آمدن مبلغان مسیحی بود، دریافت دارند.

این بدین مفهوم نیست که باور داریم در افریقای سیاه هیچ اتفاقی به وقوع نپیوست. نگرها در حال تحول بودند و یکی از مهمترین دگرگونیهای افریقا در راه بود. از میان ۵ میلیون نگرویی زنده در ۲۰۰ م.، تقریباً ۲ میلیون نفر در بیرون از وطن سستی خود - واقع در نواحی مستعمراتی استواییه<sup>۳</sup>، زئیر و افریقای شرقی می‌زیستند. مهاجرت، به مثابه نفوذی تجربی به سوی شرق از نیجریه در درون کامرون در آخرین هزاره پیش از میلاد آغاز شد. این مهاجرتها به تحرکی در سده‌های پایانی پیش از میلاد، هنگامی که پیشوای نگرو به سوی شرق در کناره مناطقی که اکنون شامل جمهوری افریقای مرکزی، زئیر شمالی و اوگانداست حرکت کرد، منجر شد. سرانجام تقریباً پیش از ۵۰۰ م. نگرها به ساحل شرقی قاره رسیدند. مالکان شیوه‌های صنعتی عصر آهن و زراعت تولید بر ساکنان اولیه و بومیان برتری یافتند، علت آن بود که هیچ مخالفتی در خور توجهی در مقابل پیشرفت آنان وجود نداشت. پیگمه‌ها در عمق جنگلهایشان عقب نشستند و بوشمن‌ها به سوی جنوب عقب رفتند. چشم انداز نژادی افریقای نیمه صحرائی تقریباً به طور کامل به نگرها تعلق گرفت، زیرا توسعه تمام سرزمینهایی که به تازگی بدان دست یافته بودند، بسیار سریع شده بود، سرزمینهایی که توسط نگرهای صحبت کننده به نوعی زیان مشابه بازیان بانتومورد اسکان قرار گرفت.

نیل - صحرائی‌ها در برابر پیشرفت نگرها به ستیز برخاستند و در حقیقت محدوده شمالی مردمان بانتوزیان به سوی جنوب عقب نشست. معبرهای قاره، از غرب به شرق منعکس کننده فشار چوپانان نیل - صحرائی است. بیرون کردن نیل - صحرائی‌ها از جنوب سودان که به مفهوم آغاز حرکت نگرها به سوی شرق است، در افریقای شرقی بهتر به نتیجه رسید - جایی که زمینه برای اعمال شیوه روستایی مساعد بود. قبایل مشهور پرورش دهنده گاو همچون ماسایی<sup>۴</sup> کینا و توتسی<sup>۵</sup>



تصویر ۳-۴ افریقا در ۴۰۰ م.

رواندا و بوروندی، جریانهای متفاوتی را در این جریان مخالف نیل - صحرائی که تا آمدن مردم جدید به درون منطقه تا آغاز دوران استعمار ادامه یافت، نشان می‌دهد.

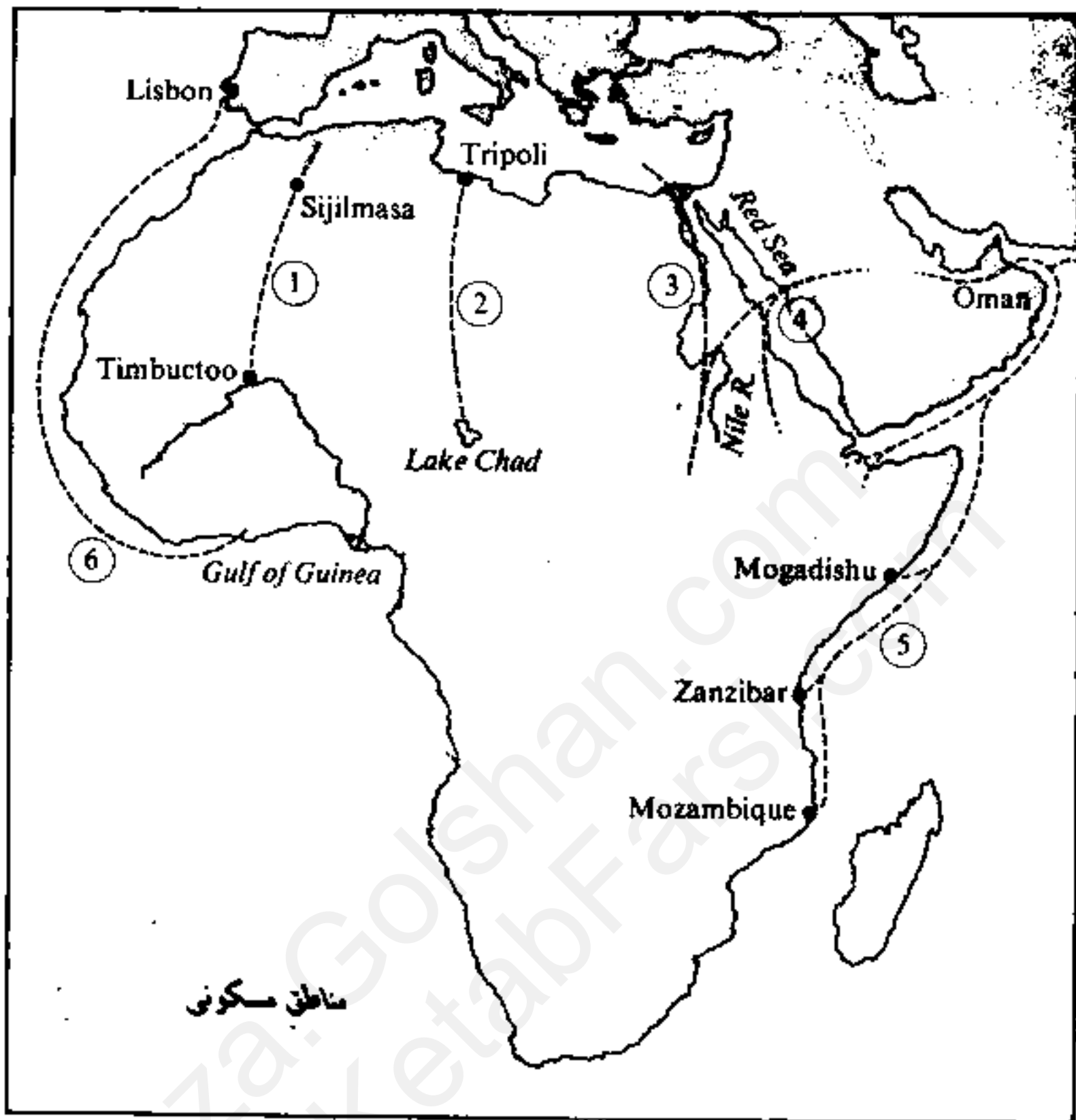
مادر زمان بسیار به پیش رفتیم. در آغاز سده سوم، حاکمیت نگروی افریقای نیمه صحرائی پیش از آن که به دست آید، از پیش خبر داده شده بود. با نگاهی به تمام قاره، در می‌یابیم که تراکم جمعیت هنوز هم در شمال نسبت به جنوب صحرا بیشتر بود.

بحرانهای نظامی و اقتصادی که در نیمه دوم سده سوم بر دنیای روم ضربه‌ای سخت وارد ساخت، سرآغاز پایان این وضعیت بود. جمعیت افریقای شمالی همانند تمامی دیگر جمعیت‌های محلی در درون امپراتوری روم شروع به کاهش گذاشت و سقوط تعداد جمعیت برای بیش از چهار سده ادامه یافت. این رقم، تنها هنگامی که تعداد جمعیت پایین تر از دو سوم عدد نهایی بود، کاهش یافت (۶)

میلیون نفر در ۶۰۰ م. در مقابل ۹/۵ میلیون نفر در ۲۰۰ م.). در طول همین دوران، می توان پنداشت که جمعیت نیمه صحرائی از کمتر از ۹ میلیون نفر به حدود ۱۳ میلیون افزایش یافته است. تغییر در مرکز کشش قاره آفریقا که این ارقام نشان دهنده آن است، قابل توجه می نماید. چه ارقام مربوط به شاخ آفریقا (۱ میلیون نفر در ۲۰۰ م. و ۱/۵ میلیون نفر در ۶۰۰ م.) به مجموع جمعیت افریقای شمالی افزوده شود (روندی که می تواند از نظر فرهنگی مورد تأیید قرار گیرد) و یا همان طور که عاقلانه تر به نظر می رسد، در دسته ای جداگانه مورد بررسی قرار گیرد این موضوع از اهمیت کمی برخوردار است.

استیلای عربها در سده هفتم میلادی، فصلی جدید و درخشان در تاریخ افریقای شمالی گشود. در بیشتر طول سده هشتم، مغرب، لیبی و مصر خواهان دستیابی به ابالتهای خلیفه بودند و جامعه باستانی در حال نابودی منطقه، دگرگون شد و با پذیرش اسلام توانی دوباره یافت. میزان جمعیت بار دیگر افزایش یافت و تا ۱۰۰۰ م. اندک اندک به بالاتر از بیشترین حد دوره باستان رسید. نسبت غیر ثابت میزان جمعیت نیمه صحرائیها، ۱ به ۲ بود. اما پس از آن اسلام تحرک خود را از دست داد. مجموع جمعیت مغرب، لیبی و مصر بار دیگر به سرعت به ۸/۵ میلیون نفر کاهش یافت و در همین تعداد باقی ماند. نسبت نیمه صحرائیها ۱ به ۳ (تا ۱۲۰۰ م.) و سپس تا ۱ به ۴ (تا ۱۴۰۰ م.) کاسته شد. اسلام در پی پیروزیها و درگرایش مردم به آن، به موفقیتهایی دست یافت - در طول این دوران، سومالی، سودان و بیشتر منطقه ساحل، اسلام آوردند - اما در سرزمینهایی که پیدایش اسلام دیرپاتر بود، این دین به مثابه جریان عادی ایالتی استقرار یافت. داستان تمدن باستان همچون گذشته تکرار شد.

گسترش اسلام به سرزمینهای جنوب صحرا، حاکی از آن است که این منطقه بیابانی همچون گذشته به مانند سدهی نبود. با رواج شتر در دوران باستان، بریرها همواره به سفرهای خود اطمینان بیشتری نشان می دادند. تا سده سیزدهم، آنان به طور منظم از سیجیل ماسا<sup>۱۱</sup> در بخش جنوبی کوههای اطلس به تیمبوکتو<sup>۱۲</sup> واقع در نیجر می رفتند و باز می گشتند و سپس بزودی آنان استفاده از مسیری موازی بین تریپولی و دریاچه چاد را آغاز کردند. در همین زمان دریانوردان عرب از راه دریا به ساحل شرقی پا گذاشتند و موفق شدند صحرا را از طرف خارجی در نوردند و زنجیره ای از مراکز تجاری که تا به سرزمین دور دست جنوب موزامبیک امتداد می یافت، تشکیل دهند (تصویر ۳-۵). این مسیرها - و دو مسیری که برای دنیای قدیم شناخته شده بود، یعنی مسیر رود نیل و دریای سرخ به نوبه و اریتره - همگی توسط عربها استفاده می شد و در طول قرون وسطی، آمد و شد بردگان سیاه که در مسیری کوچک و نامنظم با غلبه مصریهای نوین در هزاره دوم پیش از میلاد آغاز شده بود، به جریانی ثابت و

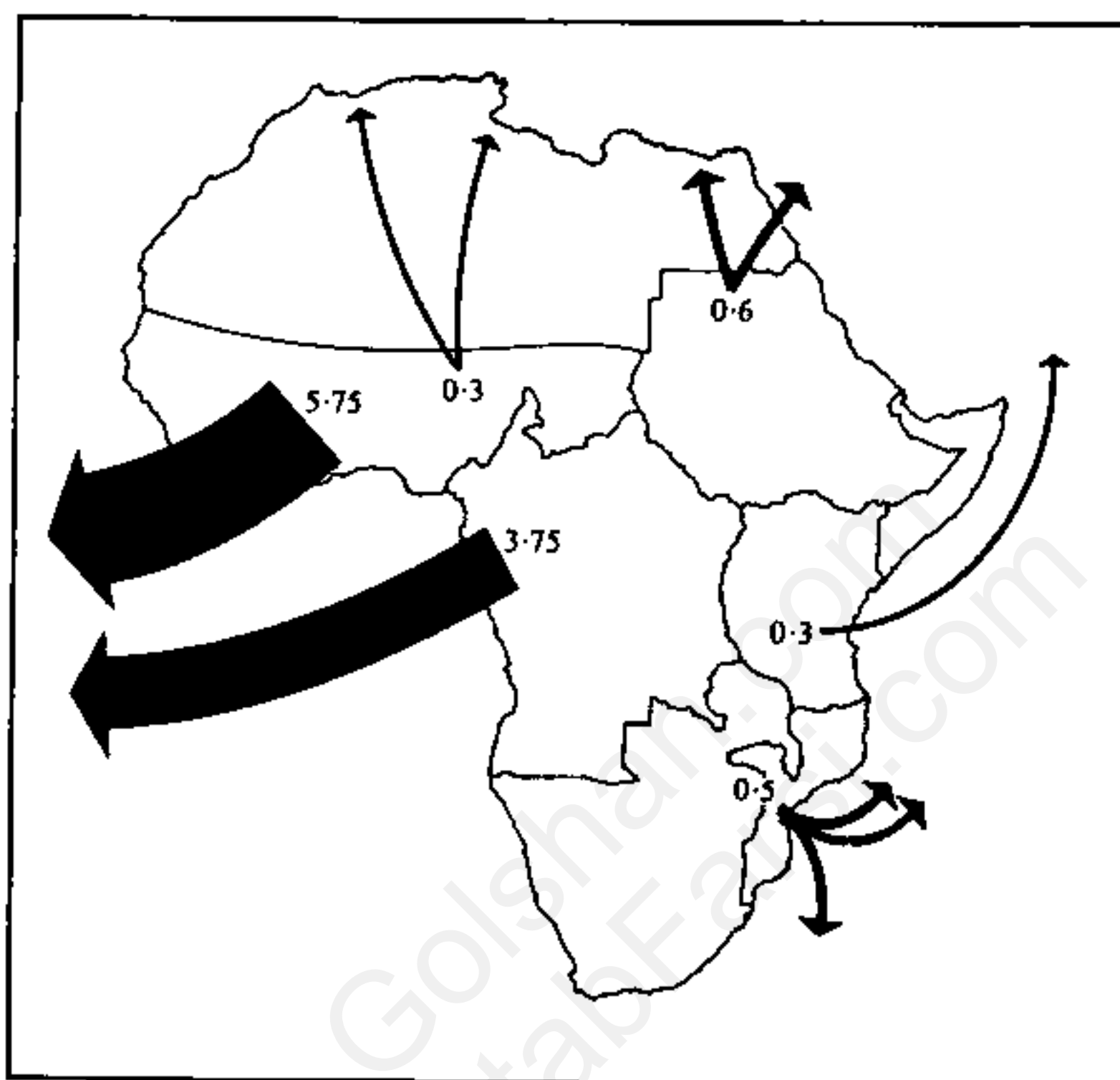


تصویر ۳-۵ تجارت برده در افریقا در سده‌های میانه. تا پایان سده پانزدهم، شش مسیر برده‌داری مورد استفاده قرار می‌گرفت که دو تا از آنها مستقیماً از میان صحرا می‌گذشتند و بقیه مسیرها از رود نیل، دریای سرخ و سواحل اقیانوس اطلس و هند عبور می‌کردند. به نظر می‌رسد که از دو مسیر میان صحرا (۱ و ۲)، مسیر غربی قدیمی‌تر است. کهن‌تر از اینها، مسیر نیل (مسیر ۳) بود که تا سده‌های میانه چندین ارتباط عرضی را با آمد و شد دریای سرخ (مسیر ۴) به وجود آورده بود. احتمالاً مسیر ساحل شرقی که تا جنوبی‌ترین نقطه موزامبیک می‌رسید سودمندتر از همه این مسیرها بود. از پایانه شمالی آن در عمان، داد و ستد قابل توجه دوباره صادرات به ایران و هند صورت می‌گرفت. ششمین مسیر تنها در دهه‌های پایانی سده‌های میانه، هنگامی که پرتغالیها ساحل غربی را تا جنوب، جنوب گینه و حمل برده با کشتی را از آنجا به اروپا آغاز کردند، مورد استفاده قرار می‌گرفت.

یکنواخت تبدیل شد. تعداد این بردگان اندک بود. هیچ یک از پنج مسیر عربی که در تصویر ۳-۵ نشان داده شده است، نمی‌توانست گنجایش سالانه بیش از ۱۰۰۰ نفر را داشته باشد و میانگین عملی که به دست آمده است، باید کمتر از این تعداد باشد. این رقم برای تمام پنج مسیر تقریباً ۱۰۰۰ نفر است و هیچ مفهوم عددی مربوط به جمعیت ۳۰ میلیونی نیمه صحراها ندارد.

در نیمه دوم سده ۱۵ میلادی، دو رویدادی که به وقوع پیوست موجب تحولی در تجارت برده شد: پرتغالیها مسیری را در بالای ساحل غربی گشودند که ارتباط مستقیم اروپا را با افریقای سیاه برقرار کرد و کریستف کلمب قاره آمریکا را کشف کرد. در حالی که استعمار امریکاییان تداوم می‌یافت، تقاضا برای کاربردگان، در ورای هر رویدادی که پیش از این رخ داده بود، افزایش یافت و در همین حال جمعیت بومی سرخپوستان آمریکا در زیر فشار شکست، بیماری و وحشیگری که بر آنان تحمیل گردید، له شدند؛ از این رو تنها راه برای انجام این تقاضا، ورود بردگان سیاه پوست بود. تعدادی که از افریقا از طریق اقیانوس اطلس با کشتی حمل شدند از تعداد نسبتاً اندک ۱۰۰۰ نفر در یک سال، در آغاز سده ۱۶، به حد متوسط سالانه ۵۰۰۰ تا پایان این سده افزایش یافت. این، تنها آغاز این روند بود. در طول سده هفدهم، هلندیها مهارتهای سوداگری جدیدی پی ریختند که بر تجارت برده تاثیر گذاشت و تعدادی که در هر سال حمل می‌شدند تا سال ۱۷۰۰ م. به ۳۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت. در سده هجدهم، بریتانیا رهبری را به دست گرفت و ارقام بار دیگر فزونی یافت و سرانجام تعداد افرادی که حمل می‌شدند بین سالهای ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰ م.، سالانه به حدود ۷۵/۰۰۰ نفر رسید. تعداد سیاهانی که از گذرگاه میانی<sup>۱۳</sup> بین افریقا و آمریکا - سفری به درازی ماهها از طریق اقیانوس اطلس، در شرایط فشرده جمعیت و وحشت از مرگ و میر با حد متوسط ۱۵٪ - اعزام شدند، تا ۱۸۰۰ م.، تقریباً ۱۰ میلیون نفر بود. بدین ترتیب گسترش تجارت برده جدا از ۱۰ میلیون نفری که در طول سده ۱۸ برکشتی سوار شدند، ۸ میلیون نفر بود.

تأثیرات جمعیت‌نگاری تجارت برده در اقیانوس اطلس پیش از این بحث شده است. محاسبات ساده نشان می‌دهد که این تجارت، تنها در سده هجدهم که هیچ موردی در دست نیست بر سطح جمعیت افریقا تأثیری مباین گذاشته است و حتی پس از آن به سختی بر بیش از میزان کند افزایش مجموع جمعیت نیمه صحرائی اثر کرده باشد، در حدود ۵۰ میلیون نفر بود. در حقیقت این نکته قابل بحث است که در جامعه‌ای که تعداد افراد زیاد آن بر منابع، فشار بسیار سختی می‌آورند و مرگ و میر بسیار زیاد است تلفات می‌تواند به سرعت جبران شود. علت آن است که تجارت برده، حتی در



تصویر ۶-۳ تجارت برده در افریقا ۱۵۰۰ - ۱۸۱۰ م. در طول این دوران، اروپاییان حدود ۱۰ میلیون سیاه پوست را از افریقای نیمه صحرائی برده خود ساختند که تقریباً تمام آنها با کشتی از سواحل اقیانوس اطلس به قاره امریکا حمل شدند. عربها تقریباً بیش از یک میلیون برده به دست آوردند.

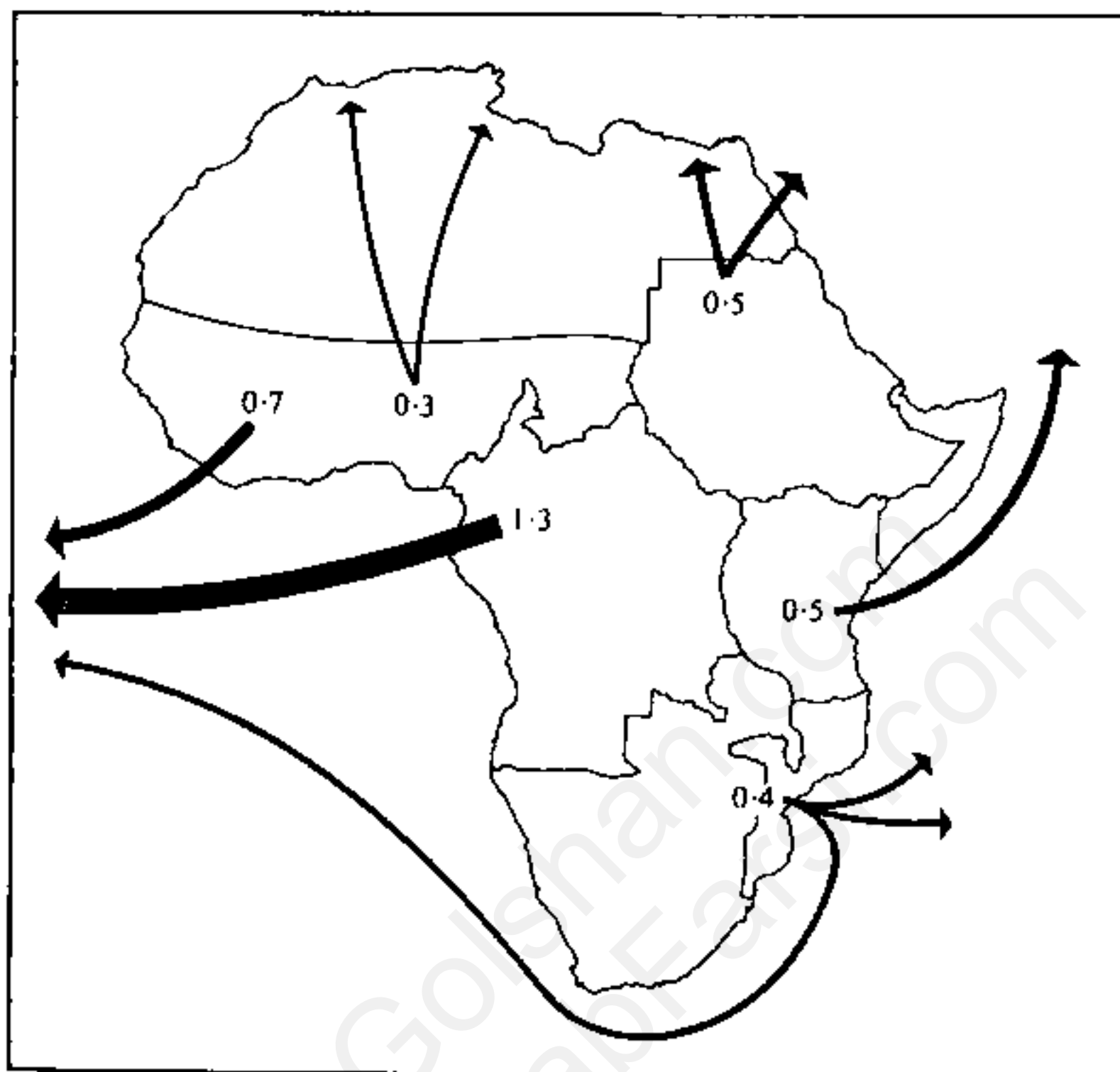
بیشترین سطح آن، هیچ تأثیر عمده‌ای بر تعداد افریقاییها نداشت. برخی نیز پا را از این فراتر گذاشته‌اند. آنان می‌گویند هر نوع فعالیت تجاری بهتر از هیچ است و رایج شدن نشاسته کاسا و (مانیوک) و ذرت و تداوم آن در سده شانزدهم نوع غذایی بومی را ثابت می‌کند و نیز اینکه رشد جمعیت عملاً در طول اوج تجارت برده، شتاب بیشتری یافت. مشکل به نظر می‌رسد که به نتایج مثبتی دست یابیم، بویژه آن که ما هیچ آگاهی درباره تمامی عواملی که موجب شد ارتباط با اروپا، بیماریها و غذاهای جدید به همراه آورد، نداریم. به نظر می‌رسد که نتیجه بی طرفانه این است که تجارت برده اقیانوس اطلس، از اهمیت زیادی برای جمعیت نگاری قاره امریکا برخوردار بود و هیچ اهمیت کمی ثابت، برای افریقا

نداشت.

در اواخر سده ۱۸ م. باورهای اروپاییها در مقابل برده داری تغییر کرد. در اوایل سده نوزدهم تجارت برده ممنوع شد و در نیمه دوم این سده، ممنوعیت به اجرا در آمد. مسیرهایی که برای طولانی ترین این سوداگریها ثابت ماند، همان مسیرهای عربی در کناره صحرای و ساحل شرقی بود که عملاً توسعه یافت (تصویر ۳-۷). میزان صدور سالانه ۲۰/۰۰۰ برده در بعضی از این مسیرها حفظ شد و مبلغان ضد برده داری درباره مناطقی با اندکی تراکم جمعیت در تمام طول نیمه شرقی افریقا صحبت کردند. اما این مرحله نهایی از تجارت بردگان، برای آنکه تاثیری برجای گذارد، دیرپای نبود. تا اواخر دهه ۱۸۷۰، آمد و شد ناسطیحی ناچیز کاهش یافته بود و اروپاییها به علت ریشه کن کردن تجارتی که فساد آسکار بود، به خود می بالیدند. این مشکل است باور داریم که همانها تنها یک قرن پیش از این خود پر شور و حرارت ترین سردمداران این داد و ستد بودند.

توقف تجارت برده تنها جنبه ای از رابطه فزاینده اروپاییها با افریقا در طول سده نوزدهم بود. کشف مناطق داخلی و پیدایش کشورهای تحت حمایت و محدوده های نفوذ، نشانه های گمراه کننده از این نوع روابط بودند. سرانجام در شتاب فعالیتهای دیپلماتیک و نظامی مشهور به «تلاش برای افریقا» اروپاییها چون اربابانی به قاره پا گذاشتند. بریتانیا، پیشرفته ترین امپریالیست جهانی، به سهم شصت و سه درصد دست یافت. تا پایان سلطنت ملکه ویکتوریا (۱۹۰۱ م.)، ۵۰ میلیون افریقایی - تقریباً نیمی از مجموع ۱۱۰ میلیون نفر ساکن قاره افریقا - به فهرست اتباع بریتانیا افزوده شده بود و در مقابل امپراتوری آلمان تنها ۱۰ میلیون نفر به دست آورد. آلمانها بزودی این تعداد را هم از دست دادند، چون در طول جنگ اول جهانی، بریتانیا، فرانسه و بلژیک، امپراتوری افریقایی آلمان را بین خود تقسیم کردند. در نتیجه، سهم بریتانیا از ۵۰٪ گذشت و سهم فرانسه از کمتر از ۲۵٪ به بیش از آن افزایش یافت. باقیمانده جمعیت قاره افریقا بین بلژیک (۹٪)، پرتغال (۶٪) و ایتالیا (۱٪) که با تصرف جبهه در سال ۱۹۳۵ به ۶٪ افزایش یافت) تقسیم شد.

مهاجرت قابل مشاهده بود، اما به هیچ وجه چهره ای از دوران استعمار به حساب نمی آمد. موسولینی در تلاشی برای بوجود آوردن ایالت افریقایی متعلق به امپراتوری جدید روم، ۱۰٪ ایتالیایی را در لیبی سکونت داد، اما روند مهاجرت به داخل برای کمتر از این مقدار سازماندهی شد. جامعه های خارجی در مراکش، تونس و مصر از کشورهای اروپایی ساحل مدیترانه مهاجرت می کردند و نه از قدرتی اشغالگر. این گروههای قدرتمندی ثبات، همواره از نظر تعداد جمعیت، اندک بودند.



تصویر ۳-۷ تجارت برده در افریقا ۱۸۱۰ - ۱۸۸۰ م. مسیر غیر قانونی رسمی تجارت برده در آغاز سده بیستم دورتر از مسیر پایان آمد و شدها بود. برده داران اروپایی ۱۰۰۰/۲۳۵ نفر سیاه پوست دیگر را از قاره افریقا بین ۱۸۱۰ تا دهه های میانی سده نوزدهم، هنگامی که پایان بازارهای برزیلی و کوبایی سرانجام توقیفی را در تجارت اقیانوس اطلس پدید آورد، بر کشتی نشاندهند. اما برده داران عرب فعالیت خود را در طول ۲۵ سال دیگر از این سده، بعد از آن همچنان ادامه دادند. آنان در مجموع در طول این دوران ۱۰۰۰/۱۳۵ برده به دست آوردند.

بیشترین تعداد خارجیها در مصر تنها به ۲۰۰/۰۰۰ نفر، در مراکش به ۵۰۰/۰۰۰ نفر و در تونس به ۲۵۰/۰۰۰ نفر بالغ شد. این اعداد همگی تا حدود صفر، در طول مدت کوتاهی که این کشورها در حال دست یافتن به استقلال بودند، کاهش یافت. جامعه ای که به تعداد انبوهی رسید - جامعه فرانسویان ساکن در الجزایر که در اوج شکوه خود در دهه ۱۹۵۰ قدرتی یک میلیونی محسوب می شد - پس از



ستیزی نابود شد.

بیشتر افریقای نیمه صحرائی، از این تازه واردان سرزده، به دور ماند. تعداد کمی بریتانیایی در طول اوج قدرت امپراتوری، در افریقای شرقی اسکان گزیدند، اما آنان تقریباً همگی هنگامی که منطقه بار دیگر خود مختار شد، آن را ترک کردند. هندیهای که بریتانیاییها آنها را آورده بودند، تا این بخش از امپراتوری بریتانیا را در نوردند، اغلب ماندگار شدند. در دهه ۱۹۶۰ م. تعداد آنان ۴۰۰/۰۰۰ نفر بود، اما از اوگاندا ۱۰۰/۰۰۰ نفر به خارج رفتند. در این زمان بریتانیاییها و هندیها نیز با تعداد بیشتری به درون افریقای جنوبی حرکت کردند. افریقای جنوبی که پیش از این شامل یک جمعیت قابل ملاحظه پوئر<sup>۱۵</sup> (هلندی) و رنگین پوست (هلندی - هوتن توت)<sup>۱۶</sup> بود، به منطقه‌ای در جنوب صحرا که جمعیت در آن به صورتی سرتاسری سیاه پوست نبودند، تبدیل شد. اکنون ۴/۱۰۰/۰۰۰ سفید پوست، ۷۵۰/۰۰۰ آسیایی، ۲/۳۰۰/۰۰۰ رنگین پوست و ۱۸ میلیون سیاه پوست در اتحادیه افریقای جنوبی زندگی می‌کنند. قدرت سیاسی به‌طور کامل در دست جامعه سفید پوست است که بر آینده بی‌درنگ این جامعه اطمینان می‌بخشد. اما در درازمدت حفظ این امتیاز انحصاری مشکل است و از آن روزهایی که از دست رفت تعداد مردم سفید پوست در افریقای جنوبی برآورد شدند. حکومت همانندی که توسط ۲۰۰/۰۰۰ مهاجر سفید پوست در رودزیا تأسیس شد هم اکنون بسیار متزلزل است.

در صورتی که افریقای نیمه صحرائی احتمالاً مشکلات نژادی خود را تا پایان این سده با تبدیل شدن به جمعیت همجنس سیاه پوست حل کرده باشد، غیر متحمل به نظر می‌رسد که می‌توانسته است برای مشکل جمعیتی دیگر خود - میزان کنونی رشد انفجاری - راه حلی یافته باشد. میزان افزایش جمعیت از ۲۵٪ در ربع اول این سده به ۴۵٪ در ربع دوم و ۱۰۰٪ در ربع سوم سرعتی شتابان یافته است. ارقام مشابه برای افزایش مطلق تعداد ۲۰ میلیون، ۴۵ میلیون و ۱۴۰ میلیون نفر است. اگر میزان افزایش، بیش از آن مقداری باشد که در ربع چهارم حفظ شد، ۲۵۰ میلیون نفر دیگر به جمعیت افریقای نیمه صحرائی افزوده خواهند شد - چشم اندازی خوب برای منطقه‌ای که پیش از این با مشکلات شدید فقر و تنگدستی دست به گریبان بوده است.

افریقای سیاه از نظر تراکم، با کثرت جمعیت مواجه نبود و به آسانی می‌تواند چندین برابر جمعیت کنونی را بپذیرد، چرا که اکنون هنوز هم در مرحله اولیه شهرنشینی بسر می‌برد. اما دستیابی به یک زندگی بهتر برای مردم، به میزان سرمایه‌گذاری بستگی دارد که اکنون بسیار مشکل است آنان به منافع

آن دست یابند و به نظر می‌رسد که غیر ممکن است تا مادامی که میزان افزایش جمعیت به صورت تصاعد هندسی باقی می‌ماند، دستیابی به این منافع تحقق یابد.

این امیدواری وجود دارد که در این منطقه و در هر جای دیگر افریقا، کاهش جمعیت در آینده‌ای نه چندان دور آغاز شود و نیز جمعیت قاره افریقا در سال ۲۰۰۰، کمتر از ۷۰۰ میلیون نفری باشد که بیش از آن انتظار می‌رود.

## افریقا ۱

مغرب ۳/۱۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع (۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع حاصلخیز)

مغرب، واژه‌ای است عربی که برای سه کشور مراکش، الجزایر و تونس، در گوشه شمال غربی افریقا به کار می‌رود. در ایالت‌های ساحلی مغرب، تنها ۱ میلیون کیلومتر مربع قابل سکونت است. ۲ میلیون کیلومتر مربع منطقه داخلی را صحرا تشکیل می‌دهد که دارای کمترین میزان جمعیت است - عمدتاً کمتر از یک نفر در هر ۲ کیلومتر مربع.

ارقام اختصاصی برای تمام منطقه و منطقه حاصلخیز (به‌طور کلی ۶۰٪ از این منطقه مرتع و تنها ۳۰٪ قابل کشت است) بدین ترتیب است:

۱-۱ مراکش	۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع	(۲۲۰/۰۰۰ کیلومتر مربع حاصلخیز)
۲-۱ الجزایر	۲/۳۶۰/۰۰۰ کیلومتر مربع	(۲۱۰/۰۰۰ کیلومتر مربع حاصلخیز)
بخش‌های شمالی	۳۶۰/۰۰۰ کیلومتر مربع	
بخش‌های صحرائی	۲/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع	
۳-۱ تونس	۱۶۰/۰۰۰ کیلومتر مربع	(۷۰/۰۰۰ کیلومتر مربع حاصلخیز)

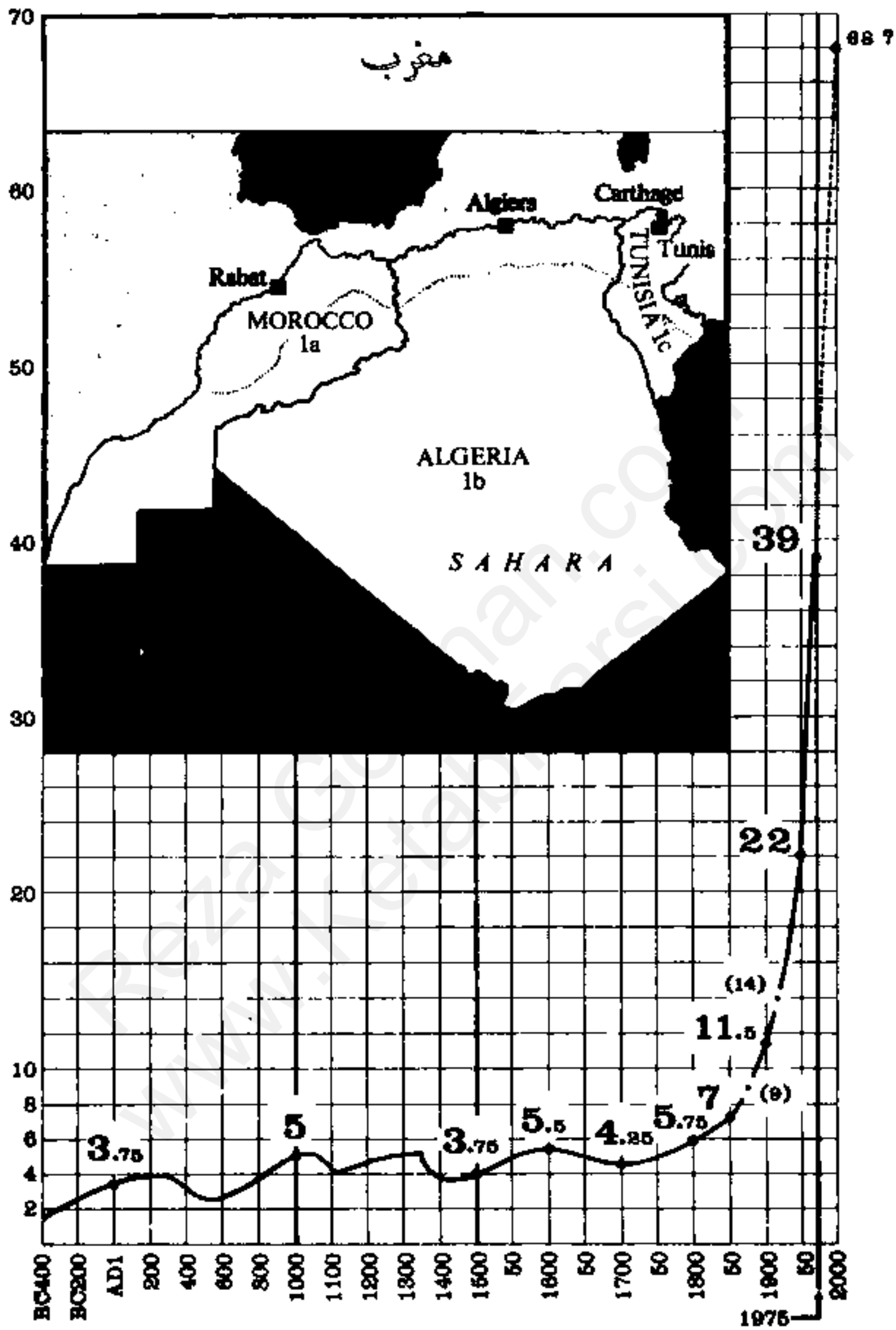
در یک مفهوم محیط زیستی، تنها قسمت با اهمیت از یک سویین مراکش، بخش‌های شمالی الجزایر و تونس و از سوی دیگر بخش‌های صحرائی الجزایر است.

مغرب، پیش از تاریخ یک مرداب بود. در این منطقه در دوران پارینه سنگی کمتر از ۱۰۰۰ شکارچی می‌زیستند و در دوران نوسنگی، کمتر از صد هزار چوپان پراکنده بربر و کشاورز در آن وجود داشتند. اما این منطقه در طول تمام دورانی که در دیگر جامعه‌های مدیترانه‌ای، عصر مفرغ و آهن، در حال ظهور بود، در یک سطح دوران نوسنگی باقی ماند. در آغاز آخرین هزاره پیش از میلاد هنگامی که دریانوردان فنیقی از لبنان شروع به اکتشاف ساحل افریقای شمالی کردند، دریافتند که از قایق‌هایشان در حال پا گذاشتن به جهانی در عصر سنگ هستند.

در ابتدا آنان به سرزمینهای دور نرفتند هر چند آنان مستعمره‌هایی در تمام کناره ساحل تونس بنا کردند. چندین سده پیش از این، آنان به مناطق داخلی توجه نشان داده بودند و تنها پس از آن که مستعمره‌های گوناگونی، رهبری موفق‌ترین این مستعمره‌ها (از نظر تعداد) یعنی کارتاژ را پذیرفتند، آنان نظارت مستقیمی را بر نیمه شمالی تونس بنیان نهادند. هنگامی که رومیها در ۱۴۶ ق.م. بر کارتاژ تسلط یافتند، این منطقه به هسته اصلی ایالت رومی افریقا تبدیل شد.

در زمان سقوط کارتاژ، احتمالاً ۱۰۰/۰۰۰ فنیقی و ۵۰۰/۰۰۰ بربر در تونس زندگی می‌کردند و این علاوه بر ۲/۵ میلیون بربر دیگری بود که در بقیه افریقای شمالی می‌زیستند. با استقرار صلح روم این تعداد شروع به افزایش گذاشت. تونس (ایالت افریقا) احتمالاً دارای جمعیت ۱ میلیون نفری در بالاترین حد دوران باستان در اوایل سده سوم بوده است. در الجزایر غربی (نومیدیا<sup>۱۷</sup>) به همین میزان توسط آنها اسکان یافتند، هر چند الجزایر شرقی (قیصاریه<sup>۱۸</sup> موریتانی) تراکم جمعیت کمتری داشت و مجموع جمعیت الجزایر، مجموعاً غیرمحمتمل است که بیش از ۲ میلیون نفر باشد. این در حالی است که توسعه جمعیت مراکش آغاز شده بود و تنها، بخش شمالی (تینگیتانیای<sup>۱۹</sup> موریتانی) با نیمی از جمعیت ۱ میلیونی منطقه، در تحت حاکمیت روم قرار داشت.

دوران روم با تغییری قابل توجه از زندگی چوپانی به زندگی زراعتی مسکونی آغاز شد. در دورانهای سخت، در پیش و پس از سقوط امپراتوری غربی، در نوسان جمعیت بار دیگر حرکتی ایجاد شد. در نتیجه، جمعیت منطقه شدت سقوط کرد و احتمالاً به کمتر از ۳ میلیون نفر رسید. پس از تسلط اعراب در پایان سده هفدهم، بهبود کندی وجود داشت. در ۱۰۰۰ م. جمعیت الجزایر و تونس بار دیگر به سطح دوران باستان رسید و این در حالی بود که جمعیت مراکش به بیش از تعداد بهترین دوران پیشین خود افزایش یافت. ما می‌توانیم مجموع جمعیت مغرب را در حدود ۵ میلیون نفر تخمین بزنیم که بین مراکش، الجزایر و تونس به ترتیب ۲،۲ و ۱ تقسیم می‌شود.



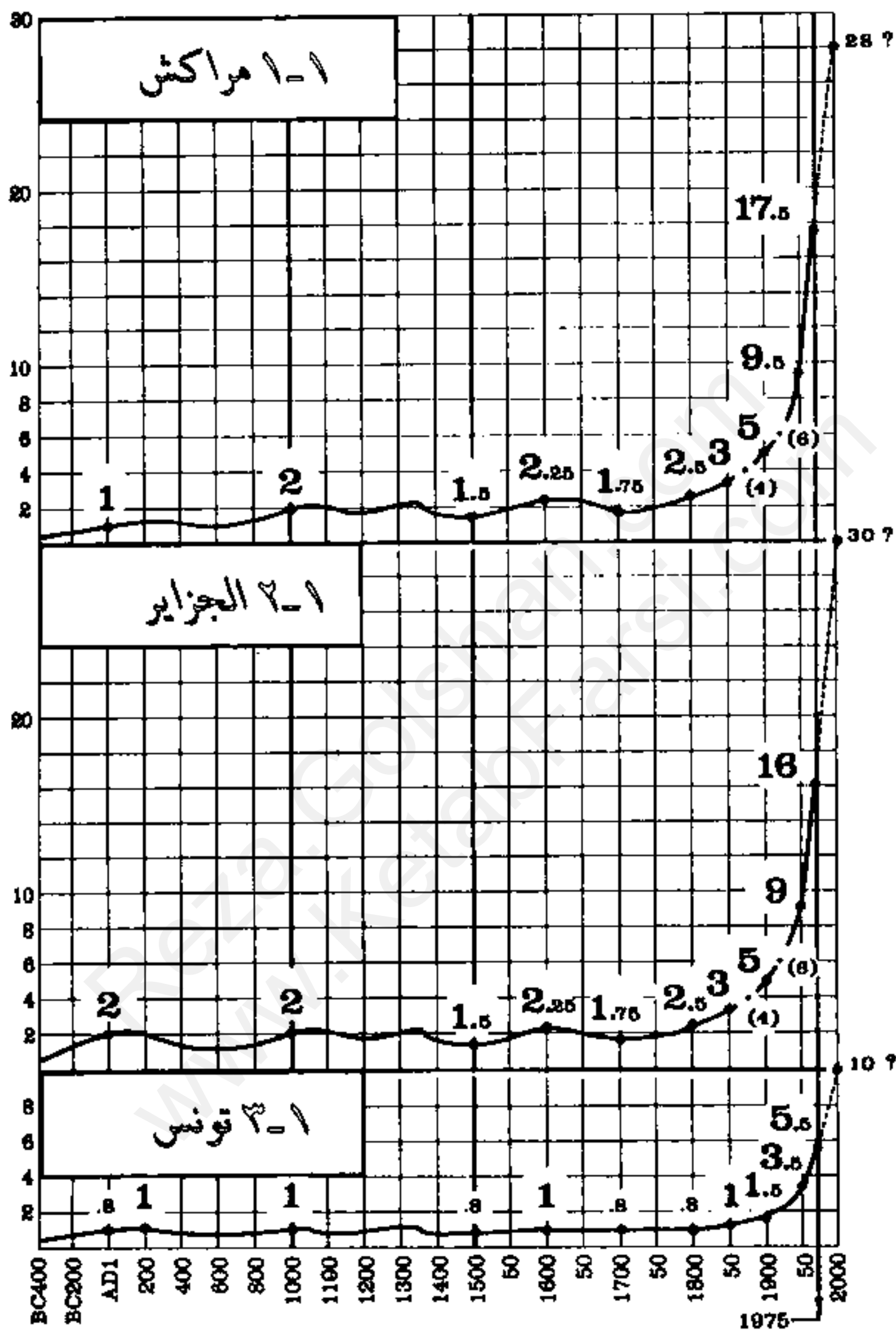
در طول ۸۰۰ سال بعد، تغییرات اندکی به وقوع پیوست. نوسان جمعیت بار دیگر با تهاجم اعراب بادیه نشین هیلالی از سرزمینهای عربی، در نیمه سده یازدهم، به سوی زندگی چوپانی تغییر کرد. در سده سیزدهم بهبود تعداد جمعیت با شیوع طاعون در سده ۱۴ م. خنثی شد و رهایی از این مصیبت در نیمه سده شانزدهم، هنگامی که افزایش جمعیت با بحران اقتصادی مدیترانه در نیمه سده هفدهم خنثی شد، به بیشترین حد خود رسید. در سال ۱۸۰۰ م. بار دیگر در روند جمعیت مغرب و قفهای ایجاد شد - یک جامعه قرون وسطایی در جهان امروز که در هر زمینه ای ایستا بود. مجموع جمعیت حدود ۶ میلیون نفر بود که تونس تقریباً ۸۰۰/۰۰۰ نفر و الجزایر و مراکش هر یک ۲/۶۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشتند.

دوران جدید با ورود فرانسویها آغاز شد. در ۱۸۳۰ م. یک نیروی اعزامی فرانسوی در الجزایر پیاده شدند و تا ۱۸۵۷ بخش غیر مسکونی این کشور، زیر کنترل فرانسه قرار گرفت. زیرقیومیت قرار گرفتن تونس توسط فرانسه در سال ۱۸۸۱ و مراکش توسط فرانسه - اسپانیا در ۱۹۱۲ در پی آن رخ داد. امپریالیسم اروپا، دو پیامد مهم را به همراه داشت: پیدایش جمعیت با ویژگی تبعیض نژادی مستعمره نشینهای اروپایی و پدید آوردن وضعیتی لازم برای کاهش جمعیت.

نخستین پیامد، پدیده‌ای زودگذر بود. در سال ۱۹۰۰ م، در حدود ۷۵۰/۰۰۰ نفر مستعمره نشین وجود داشت (۶۵۰/۰۰۰ نفر از آنها در الجزایر اقامت گزیدند) و در ۱۹۵۰ حدود ۱/۷۵۰/۰۰۰ نفر مهاجر زندگی می‌کردند (۱ میلیون از آنها در الجزایر می‌زیستند)، اما در ۱۹۷۵ تقریباً همگی این مهاجران، مغرب را ترک کردند و تعداد اندکی که باقی مانده بودند، به تابعیت الجزایر درآمدند. در ۱۹۷۵ اقلیت یهودی مراکش، به اسرائیل مهاجرت کردند که تعداد آنها در ۱۹۲۵ به ۲۰۰/۰۰۰ نفر بالغ می‌شد. از سوی دیگر، از زمان مهاجرت های دسته جمعی اروپاییان، انقلاب جمعیتی سرعت بیشتری یافت. همان گونه که از نمودار جمعیت مغرب فهمیده می‌شود، میزان بسیار زیاد رشد جمعیت وجود دارد و تا سال ۲۰۰۰ م. تعداد کنونی جمعیت مغرب به حدود ۷۰ میلیون نفر خواهد رسید.

### منابع اولیه و کتابشناسی

هیچ اطلاعاتی برای آنکه مبنایی برای محاسبات پیش از سده نوزدهم قرار گیرد، وجود ندارد. بلوخ\* معتقد است که احتمالاً ۳ یا ۴ میلیون نفر در ۲۰۰ ق.م. و بیش از ۵ میلیون نفر در سال اول میلادی در مغرب می‌زیستند (عدد واقعی آن ۶ میلیون نفر است که البته این رقم تریپولی را نیز در بر می‌گیرد). راسل\* پیشنهاد کرد که جمعیت مغرب در سال اول میلادی حدود ۴ میلیون نفر بود که به نظر



افریقا ۱-۱، ۲-۱، ۳-۱

/ جمعیت مراكش در ۱۹۹۰ م. : ۲۴/۸۲۴/۰۰۰ نفر، الجزائر  
 / جمعیت تونس در ۱۹۹۰ م. : ۲۴/۷۳۵/۰۰۰ نفر

می‌رسد از ارقام بلوخ پذیرفتنی تر است. اما او سپس کاهش مصیبت بار واقعی، در حدود ۱ تا ۲ میلیون نفر را در آغاز قرون وسطی پیشنهاد می‌کند و تا ۱۴۰۰ م. به این سطح جمعیت اعتقاد دارد. رقم پیشنهادی وی برای سال ۱۵۰۰ عدد قابل قبول بیش از ۳/۵ میلیون نفر است که توسط برادل\* پذیرفته شده است.

اطلاعات در دسترس مربوط به سده نوزدهم و پس از آن چنین است:

الجزایر: فرانسه، سرشماری هر پنج سال یک باری را در ۱۸۵۶ سازماندهی کرد. مجموعه این سرشماریها تا ۱۹۳۶ به طور کامل صورت می‌گرفت و از آن زمان سرشماریهای در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۴، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۶ انجام شده است. ارقام سده نوزدهم یقیناً زیر تخمینها هستند و به تعدیل رو به افزایشی نیاز دارند. نخستین اعداد جمعیت مربوط به بخشهای صحرا (الجزایر جنوبی) در ۱۹۳۹ به میزان قبلی بازگشت (۶۰۰/۱۰۰۰ نفر). تمام اطلاعات قابل توجه در مقاله‌ای نوشته D. Maison در *Population (Paris, 1973, P. 1079)* موجود است و بیشتر این اطلاعات در مقاله‌ای نوشته K. Sutton با همکاری کلارک\* و فیشر\* وجود دارد.

تونس: تخمینهای دقیق عثمانی از سال ۱۸۴۴ بدین سوی موجود است: سرشماری در هر پنج سال یک بار در ۱۹۲۱ توسط فرانسه برنامه‌ریزی شد (از ۱۹۳۹ م. هر ۱۰ سال یک بار). این ارقام در مقاله‌ای نوشته John Clarke با همکاری کلارک\* و فیشر\* وجود دارد.

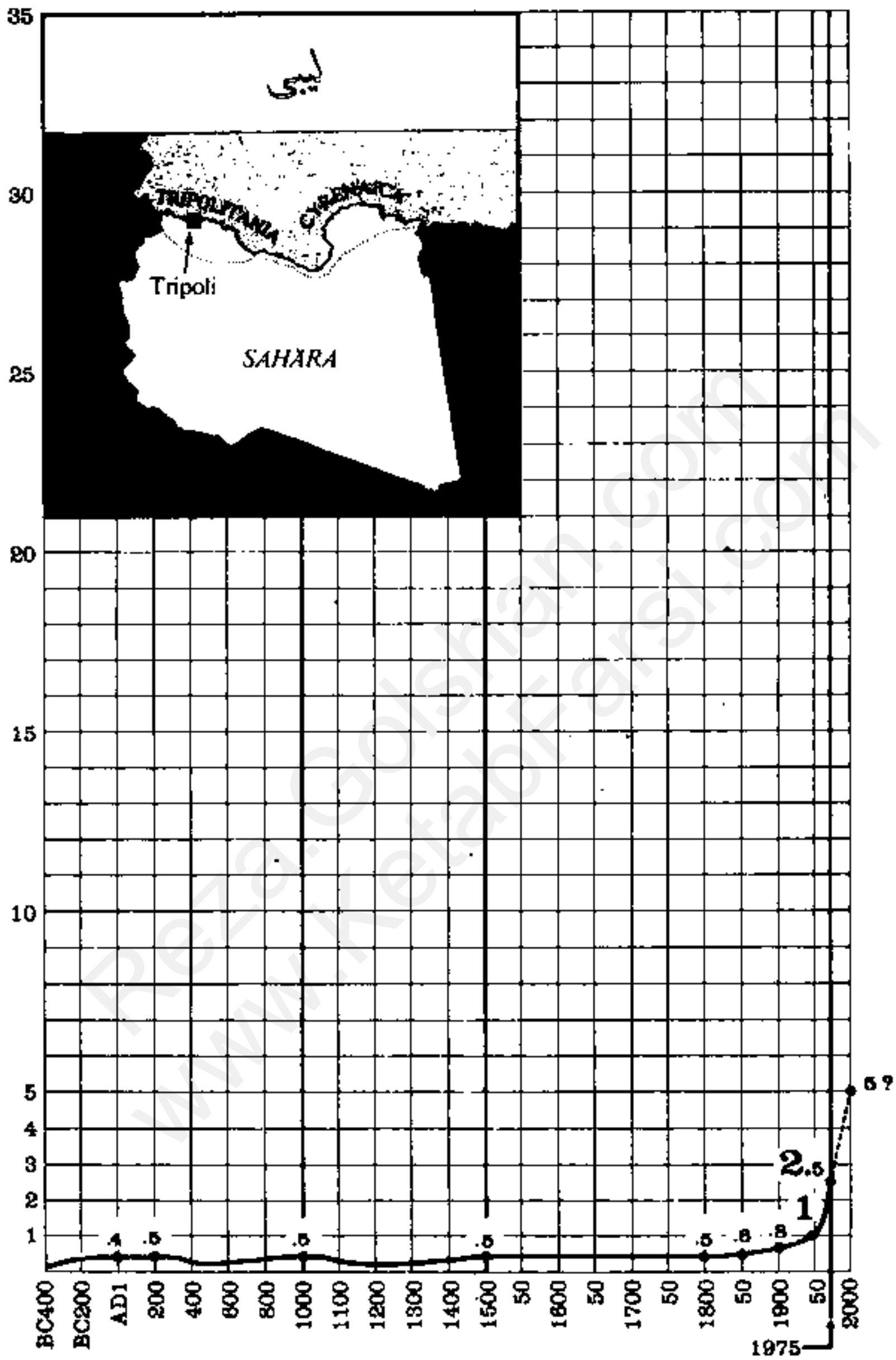
مراکش: تخمینهای قابل اعتماد به سده بیستم محدود می‌شود. در طول دوران جنگ داخلی، فرانسه سرشماری در هر پنج سال یک بار در مناطق تحت تصرف خود آغاز کرد (۱۹۲۱-۱۹۳۶) و اسپانیا نیز تخمین جمعیتی را در مناطق خود انجام داد (۱۹۳۰). بیشتر وضعیت مشابه در بردارنده دوران پس از جنگ بعدی است (سرشماریهای منطقه فرانسه در ۱۹۴۷ و ۱۹۵۱-۲ و سرشماری منطقه اسپانیا در ۱۹۵۰ م.). نخستین سرشماری در سراسر کشور در ۱۹۶۰ پس از آنکه مراکش به استقلال دست یافت، صورت گرفت و سرشماری دوم در ۱۹۷۱ انجام شد.



## آفریقا ۲

لیبی ۱/۷۶۰/۰۰۰ کیلومتر مربع (۴۰/۰۰۰ کیلومتر مربع حاصلخیز)

لیبی سرزمینی صحرائی است که کشاورزی و دامپروری تنها در دو حاشیه ساحلی آن موسوم به تریپولیتانیا<sup>۱</sup> (طرابلس) و سیرنائیک (برقه) امکان پذیر است. تا سده ششم پیش از میلاد، کمتر از ۱۰۰۰ بربر مجموع جمعیت این کشور خالی از سکنه را تشکیل می دادند، پس از آن تریپولیتانیا به تصرف فنیقیها و سیرنائیک به اشغال یونانیها درآمد. همان طور که نام (لاتین) تریپولیتانیا، نشان می دهد، شامل سه شهر بود و سیرنائیک همان گونه که از نام دیگرش، مجموع پنج شهر، بر می آید شامل پنج شهر بود، اما یقیناً بنیانهای یونانی از بنیانهای فنیقی کوچکتر بودند و در حالی که تریپولیتانیا دو سوم زمینهای حاصلخیز را در بر می گرفت، احتمالاً سیرنائیک در بردارنده نسبت مشابهی در جمعیت بود. تا دوران روم این تعداد جمعیت در حدود ۳۵۰/۰۰۰ نفر از مجموع ۵۰۰/۰۰۰ نفر بود. جمعیت با کاهش ثروتهای امپراتوری در سده های چهارم و پنجم سرعت کاهش یافت و در تعداد جمعیت تا پس از غلبه مسلمانان در سده ۷ م. بهبودی حاصل نشد. نخستین امواج عربها سعادت ناگهانی را برای منطقه به همراه داشت. عربها تمایل بیشتری داشتند که با کاروان حرکت کنند تا با کشتی، و آمد و شد بین مصر و مغرب برای لیبی سودمند بود. اما موج دوم عربها - تهاجم اعراب بادیه نشین هیلالی - در مجموع ویران کننده بود. اقتصاد به ساده ترین نوع یعنی پرورش بز تنزل یافت که در این صورت، در مرحله پایین آن، جمعیت نمی تواند بیش از ۲۵۰/۰۰۰ نفر بوده باشد. در طول ادامه



افریقا ۲

[جمعیت لیبی در ۱۹۹۰ م.: ۱۰۰۰/۶۱۰/۴ نفر]

دوران پیش از عصر نوین، بهبود کندی وجود داشت. جمعیت احتمالاً در طول سده ۱۹ م. به سوی رقم نهایی ۷۵۰/۰۰۰ نفر شتاب یافته است.

اشغال لیبی توسط ایتالیا (۱۹۱۱-۱۹۴۲) که تلاشی استعماری را در پی داشت، در بالاترین حد خود، ۱۰۰/۰۰۰ نفر را به مجموع جمعیت این کشور افزود. همه این مهاجران پس از آزادی لیبی در طول جنگ دوم جهانی بیرون انداخته شدند. لیبی تازه استقلال یافته، بزودی نیروی قدرتمند انفجار جمعیت را احساس کرد؛ این کشور را سعادت یار بود که دارای درآمد نفت می‌باشد و می‌تواند از جمعیتی که در بین سالهای ۱۹۵۰ م. (۱ میلیون نفر) تا ۱۹۷۵ م. (۲/۵ میلیون نفر) بیش از ۲ برابر شده است حمایت کند.

### منابع اولیه و کتابشناسی

به نظر می‌رسد که تخمین ۵۰۰/۰۰۰ نفری بلوخ\* برای سیرنایک بسیار زیاد است و نشانگر آن است که مجموع جمعیت لیبی حداقل ۱۲۵۰۰۰۰ نفر بوده است. تخمین ۲۵۰/۰۰۰ نفری جمعیت سیرنایک توسط راسل\* نگاهی معقولانه‌تر به این سرزمین است. البته هیچ اطلاعات دقیقی برای ادامه این تخمین تا عصر نوین وجود ندارد. تا پایان سده نوزدهم، ترکها جمعیت را در حدود ۱ میلیون نفر برآورد کردند، که احتمالاً از اشتباه به دور نیست، زیرا شمارشهای ایتالیا در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۶ تنها حداکثر ۷۰۰/۰۰۰ و ۷۵۰/۰۰۰ نفر را نشان داد. در سال ۱۹۵۰ تخمینهای رسمی بار دیگر رقم ۱ میلیون را نشان می‌دهند. نخستین سرشماری در سال ۱۹۵۴، دومین سرشماری در ۱۹۶۶ و سومین سرشماری در ۱۹۷۳ در لیبی انجام گرفت.

بحثهای جالبی درباره دوران معاصر در مقاله‌ای نوشته C.L.Pan در *Population Studies* (P.1) 1949 و نیز در مقاله‌ای تألیف R.G.Hartley با همکاری کلارک\* و فیشر\* وجود دارد.

## افریقا ۳

مصر ۱/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع (۳۵۰۰۰ کیلومتر مربع زیر کشت)

مصر سرزمینی صحرائی است که کناره‌ها مانند باریکی از آن - کمتر از ۵٪ از تمام این کشور - را آب فرا گرفته است و شریان زندگی در این کشور جریان رود نیل است. تن این مار مصر علیا نامیده می‌شود که عرض آن تنها چند کیلومتر است. سر مثلثی شکل آن، یعنی مصر سفلا، توسط دلتای نیل شکل گرفته است. مصر سفلا در طول کوتاه نیل شامل سرزمین بسیار حاصلخیزی به مانند تمامی مصر علیاست.

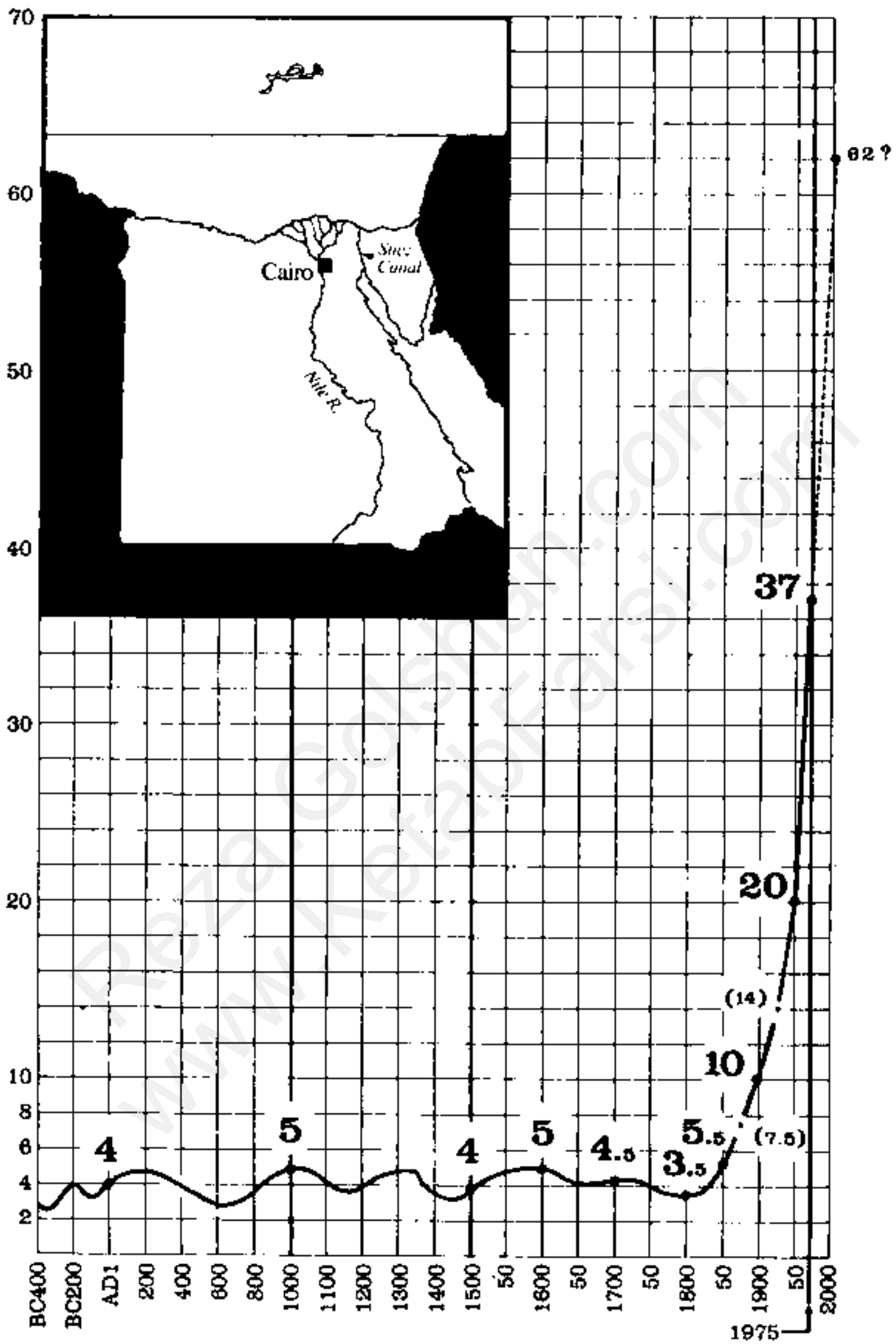
تصویری از دلتا، گسترش وسیع ماندابهاست. این ماندابها باید محیط شکار مناسبی برای مردمان اولیه باشد. وجود این ماندابها در مصر سفلا احتمالاً از حداکثر ۲۵/۰۰۰ نفر ساکن آن، که می‌تواند برای مصر در مجموع در اواخر دوران میانه سنگی کافی باشد، حمایت کرده است. با ورود نخستین کشاورزان در حدود ۶۰۰۰ ق.م. کفّه ترازو به سود مصر علیا تغییر کرد. در مصر علیا مهارتهای آبیاری فنی می‌توانسته است به ساده‌ترین شکل آن مورد استفاده قرار گیرد و اقتصاد در راستایی که چهره مصر را ترسیم کرده است، پس از آن به نخستین ثمرات خود دست یافته باشد. در حال حاضر جمعیت سرعت در حال رشد است. جمعیت مصر از ۱۰۰/۰۰۰ نفر در حدود سال ۵۰۰۰ ق.م. و ۲۵۰۰۰۰ نفر در ۴۰۰۰ ق.م. به ۱ میلیون نفر در ۳۰۰۰ ق.م. - هنگامی که منس<sup>۱۱</sup> پادشاه مصر، دلتا را تصرف کرد و فرعون تمام مصر شد - افزایش یافت.

منس نخستین سلسله‌هایی را که مدتهای زیادی بر دره نیل، در سده‌های پیش از دوران مسیحیت حاکمیت داشتند، تأسیس کرد. در طول نخستین مرحله که برای دانشمندان با نام پادشاهی کهن<sup>۲۲</sup> شناخته می‌شود و در بیشتر طول هزاره سوم پیش از میلاد به درازا کشید، جمعیت از ۱ میلیون نفر به ۲ میلیون و در طول پادشاهی میانه<sup>۲۳</sup> (۱۷۰۰-۲۱۰۰ ق.م.) جمعیت از ۲ میلیون نفر به ۲/۵ میلیون نفر رسید. دوران بالاترین حد جمعیت در زمان پادشاهی جدید<sup>۲۴</sup> یا دوران امپراتوری (۱۲۰۰-۱۶۰۰ ق.م.) به وقوع پیوست که در طول آن فرعونها استیلا یافتند و فلسطین و بخشی از سودان را به تصرف خود درآوردند. از دیدگاه جمعیت نگاری، این ایالتها از اهمیت زیادی برخوردار نیستند: نوبه (ایالتی در سودان) ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت و تعداد جمعیت فلسطین کمتر از ۲۵۰۰۰۰ نفر بود که این ارقام باید با جمعیت ۳ میلیون نفری مصر مقایسه شود. اکنون، توسعه داخلی در دلتا تمرکز یافته است. پیدایش چهار ایالت جدید مصر قدیم (ناحیه‌های اداری) موجب پدید آمدن تعادلی نسبی بین مصر علیا و سفلا با داشتن به ترتیب ۲۲ و ۲۰ ایالت شد.

در طول هزاره پایانی پیش از میلاد، افزایش غیر منظم جمعیت روستایی مصر کاهش یافت. در نخستین دو سده میلادی، افزایش جمعیت به‌طور کلی متوقف شد. بهره‌گیری از زمینهای سودمند با مهارتهای فنی امکان پذیر بود و جمعیت حدود ۵ میلیون نفری به میزان حداکثر خود رسید که تا دوران نوین رشد بیشتری نکرد. جمعیت در این سطح در بعضی اوقات به علت طاعون، قحطی و جنگ کاهش می‌یافت و بویژه در طول حوادث ناگوار دوران‌های همچون سقوط اقتصادی سده ۴ م.، طاعونهای سده‌های ۷ و ۱۴ م. و ایستایی در آخرین سالهای حاکمیت عثمانی، جمعیت باید حدود ۳ میلیون نفر از ۵ میلیون نفر باشد. اما در طول تقریباً ۳۰۰۰ سال، میزان جمعیت مصر در همین محدودیتهای سخت نسبی باقی ماند. مسیحیت آمد و رفت؛ اسلام آمد و برجای ماند؛ کشاورزان در مزارع به زراعت مشغول شدند و اقتصاد همانند اهرام بدون تغییر باقی ماند.

مصر از حالت ایستایی سده‌های میانه با ورود ناپلئون در ۱۷۹۹ تکانی خورد. در نیمه نخست سده نوزدهم، تعداد جمعیت از ۳/۵ میلیون نفر به ۵/۵ میلیون نفر افزایش یافت. در نیمه دوم این قرن، رواج آبیاری همیشگی، ورود به بازار جهانی پنبه و احداث ترعه سوئز، زیربنایی اقتصادی را برای افزایش سریعتر جمعیت مصر - که در ۱۹۰۰ م. به ۱۰ میلیون نفر رسید - فراهم آورد.

در سده بیستم، داستان کمتر رضایت بخش بود. در نیمه نخست این قرن، تعداد جمعیت مصر دقیقاً ۲ برابر شد (۲۰ میلیون نفر)، اما اقتصاد مصر رو به بهبودی نگذاشت و در نتیجه معیارهای زندگی



افریقا ۳

(جمعیت مصر در ۱۹۹۰ م.: ۵۲/۲۵۰/۰۰۰ نفر)

کاهش یافت. در طول ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵، رشد جمعیت و اقتصاد مصر شتاب بیشتری یافت، اما چون روند افزایش جمعیت یکنواخت بود، فعالیتهای اقتصادی از نظم بیشتری برخوردار بود. هرچند در آمد حاصل از نفت برای اعراب و چشم انداز همزیستی مسالمت آمیز با اسرائیل، امید به یک دوره بهتر در ۲۵ ساله پایانی این سده را به همراه داشت، میزان مطلق افزایش جمعیت - که اکنون به بیش از ۱ میلیون در هر سال رسیده است - بسیار زیاد می باشد؛ به طوری که مشکل به نظر می رسد خوش بینانه تلقی شود. تا سال ۲۰۰۰ حکومت مصر مجبور است غذا و شغل را برای جمعیتی که مجموع آنها کمتر از ۶۰ میلیون و یا ۱۰ میلیون نفر بیش از این باشد، فراهم کند.

مصریها به صورتی قابل توجه، ملتی هم جنس هستند و تنها تقسیم بندی مهم بین آنان، مسیحیان (۱۰٪) و مسلمانان (۹۰٪) است. مسیحیان همگی از نژاد قبطی بومی هستند؛ جامعه اروپایی مصر که یک قدرت ۱۵۰۰۰۰ نفری در دوران استعمار محسوب می شدند، اکنون ضعیف شده اند. در هر دو سوی رود نیل، در صحراهای غربی و شرقی، تعداد اندکی اعراب بادیه نشین زندگی می کنند که احتمالاً تعداد آنها به ۱۰۰/۰۰۰ نفر بالغ می شود، اما امروزه مجموع تعداد آنها یقیناً کمتر از این رقم است.

### منابع اولیه

هیچ کشوری همانند مصر به این آسانی مورد بررسی قرار نگرفته است و هیچ ملتی مانند مردم مصر به این سادگی شمارش نشده اند. مدارکی که به مثابه خالصترین طلا برای جمعیت نگاران تاریخی می باشد، بی گمان از زمان منس گردآوری شده است. متأسفانه بررسیهایی از دوران نخستین مصر - بجز یک حکایت که توسط تاریخ نگاران گوناگون دوران باستان ثبت شده است، که بر مبنای آن جمعیت مصر در زمان فراغت ۷ میلیون نفر بوده است، به هیچ ترتیبی وجود ندارد. این رقم بسیار زیاد به نظر می رسد. دیودوروس *Diodorus* به نقل از هکاتئوس آبدرای *Hecataeus of Abdera* [مورخ یونانی / رقم ۳ میلیون نفر را در ۳۰۰ ق.م. برای مصر ارائه می کند (*Diodorus, I/31*)؛ برای بحث درباره متن دقیق مراجعه کنید به: بلوخ؛ P.256]. این عدد تا حد زیادی غیر محتمل به نظر می رسد چرا که جمعیت به مقداری قابل توجه بیشتر از دوران دیرینه تر بوده است.

هیچ اطلاعات اولیه ای درباره سده های میانه و جدید در دست نیست. رقم بعدی قابل ارزش برای بحث، تخمین ۲/۵ میلیون نفری است که توسط دانشمندان فرانسوی *French Savants* انجام گرفت. آنها همراه با ناپلئون در ۱۷۹۹ به مصر آمدند. در ۱۸۴۸ نخستین سرشماری در مصر انجام شد؛ بعد از

کاستن شمارشهای قابل توجه، نتیجه‌ای که منتشر شد ۴/۵ میلیون نفر بود. سرشماری بعدی (۱۸۸۲ م.) به اصلاحاتی نیاز داشت، ۱۲٪ علاوه بر مجموع ناآزموده ۶/۸۰۰/۰۰۰ نفر، از اهمیت کمی برخوردار بود. این رقم مربوط به سرشماری سال ۱۸۹۷ است. نخستین سرشماریها در مجموعه‌های هر ۱۰ سال یک بار توسط مقامهای بریتانیایی بنیان نهاده شد که زمینه مناسبی برای ماست.

سرشماریهای هر ده سال یک بار در فهرستی مربوط به سال ۱۹۵۷ ارائه شده است، اما سرشماری مربوط به آن سال، به علت عدم قطعیت به دلیل فعالیتهای خصمانه رژیم اسرائیل لازم می‌نمود که در سال ۱۹۶۰ تکرار شود. از آن زمان تاکنون تنها یک سرشماری در سال ۱۹۶۶ انجام شده است و تردیدی در میزان دقیق جمعیت ۱۹۷۵ وجود دارد.

### کتابشناسی

تخمینی باستان شناسانه درباره جمعیت مصر علیا در پیش از تشکیل سلسله‌های فراعنه مصر (از حدود ۳۴۰۰ ق.م.) در مقاله‌ای نوشته Karl Butzer در *Science, Vol. 132, p. 1616* وجود دارد. درباره جمعیت دوران فراعنه، دوماخذ زیر:

*Sir Alan Gardiner (Egypt of the pharaohs (1961), p. 28n) W.F. Albright*

*(Cambridge Ancient History, 3rd edn, Vol. 2, part 2 (1975), P.108)*

به ارقام جمعیت در مناطق ۵-۴ میلیون نفری اشاره می‌کند و در عین حال بلوخ به رقم ۵ میلیون نفر اعتقاد دارد که بالاترین میزان تعداد مصریها در آغاز دوران روم به شمار می‌رود. راسل معتقد است که میزان جمعیت به میزان اندک ۲ میلیون نفر در سده‌های میانه رسید که به نظر می‌رسد بیهوده، تصویری بد بینانه است. برای اشاره به اینکه جمعیت مصر در سده‌های میانه در حدود ۳ میلیون نفر بود به پولیاک *Poliak*\* و درباره اشاره به جمعیت ۴ میلیون نفری به: *Janet L. Abu - Lughod (Cairo (1971), P.51) و H.A.R. Gibb and H. Bowen (Islamic Society and the West (1950), 209)* مراجعه کنید. بحثهایی پیرامون افزودن به تخمین ۲/۵ میلیون نفر برای ۱۸۰۰ م. توسط فرانسه به وسیله *Janet Abu - Lughod* ارائه شده است. درباره مجموع جمعیت سده نوزدهم، ما از میزانهای رشد جمعیت مصر که توسط *Gabriel Baer* در مقاله *Urbanisation in Egypt 1820 - 1907* (در سرآغاز *Modernization in the Middle East ed. W.R. Polk and R.L. Chambers (1968)* عرضه شده است استفاده کرده‌ایم تا بدین ترتیب اعداد مربوط به سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۵۰ را گرد آوریم.



## ۱ فریقا ۲

اتیوپی ۱/۲۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع (۱۰٪ قابل کشت، ۲۰٪ چراگاه)

گله‌داری و مقدمات ابتدایی کشاورزی در حدود ۳۰۰۰ ق.م. به اتیوپی راه یافت: در نتیجه، جمعیت کم کم از سطح دوران میانه سنگی - کمتر از ۱۰۰/۰۰۰ نفر به ۲۰۰/۰۰۰ نفر در ۱۰۰۰ ق.م. رسید. اکثریت مردم در سرزمینهای مرتفع حبشه زندگی می‌کردند و به‌طور کامل از بقیه جهان جدا می‌زیستند. تعداد اندکی که به مردم ساکن در ساحل بی حاصل دریای سرخ - صحرایی که بعدها اریتره نامیده شد - افزوده شدند، در بعضی از مواقع بازرگانان مصری و عرب را مشاهده می‌کردند، اما با وجود این روزگار را با دوری از آنان می‌گذراندند.

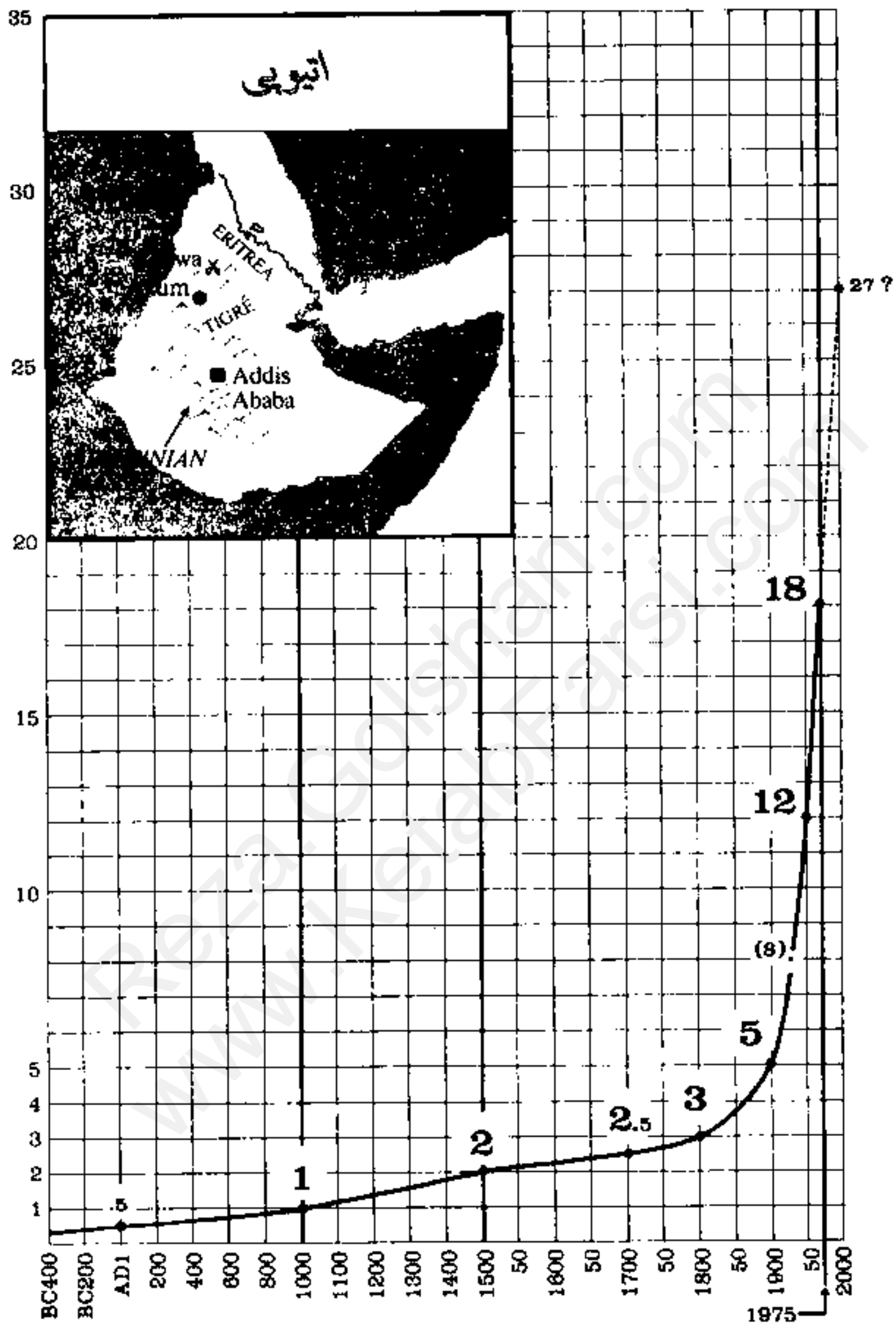
۵۰۰ سال پیش از میلاد، سامیها از شبه جزیره عربستان، از دریای سرخ گذشتند و حکومتی اشرافی را در اریتره و صحرای مجاور تیگره<sup>۲۵</sup> بنیان نهادند. در سال اول میلادی، جغرافی دانان باستان از وجود پادشاهی آکسوم که بر این بخش از جهان حکومت می‌کردند، آگاهی داشتند. این قلمرو پادشاهی که احتمالاً ۲۵۰/۰۰۰ از مجموع ۵۰۰/۰۰۰ نفر اتیوپیایی‌های آن زمان را شامل می‌شد، اندک اندک مرزهای خود را تا سده ۶ م. گسترش داد و توسط گرانکوه<sup>۲۶</sup> حبشه محصور شده بود. پادشاه آکسوم بسیار قدرتمند بود، به طوری که نیروی که سوی یمن گسیل داشت تا از مسیحیان آنجا در مقابل شکنجه و آزار حمایت کند.

این حمایت، نشاندهنده آن است که چگونه اتیوپیایی‌ها مسیحیت را از نخستین زمان پیدایش این

دین در ۲۰۰ سال پیشتر پذیرفته بودند. هنگامی که ارتش اتیوپی شکست خورد و از آن مهمتر دین اسلام به پیامبری حضرت محمد (ص) از میان خود عربها برخاست، مسیحیان نیز در پی تلافی برآمدند. گسترش عربها، بویژه تصرف مصر در سالهای میانی سده هفتم، ارتباط اتیوپی را از بقیه جهان مسیحیت قطع کرد. حملات مستقیم در طول یک صد سال بعدی، اریتره را از اتیوپی جدا کرد و آن را به ایالتی تحت حاکمیت خلیفه در آورد و اتیوپیاییها در درون کوههای اتیوپی محبوس و فراموش شدند. سدههای میانه در اتیوپی تا زمانی که پرتغالیها، دماغه امید نیک را در مسیرشان به سوی هند دور زدند، به درازا کشید. آنان مشتاقانه، داستانهای پادشاه مسیحی حبشه را دنبال می‌کردند و امیدوار بودند که وی متحدی سودمند در نبردهایشان با مسلمانانی که بر منطقه حکومت داشتند، باقی بماند. در حقیقت پرتغالیها امیدوار بودند که او همانند پرستر جان<sup>۲۷</sup> - امپراتور افسانه‌ای مسیحی مشرق زمین که نامش، حتی مقتدرترین فرمانروایان مسلمان را به ترس و امید داشت، عمل کند. پادشاه حبشه بر بیشتر اتیوپی و بیش از نیمی از جمعیت ۲ میلیون نفری ساکن منطقه نظارت می‌کرد، اما نیروی نظامی توسط مسلمانان محلی که پیش از این تفنگهای فته‌ای، از ترکها به دست آورده بودند، به‌طور جدی تهدید می‌شد. او برای آنکه بر اریکه سلطنت بر جای ماند، یاری پرتغالیها را نیاز داشت که در مقابل با هیچ چیزی نمی‌توانست جبران کند.

حبشه هر چند بیشتر به علت شکست انگیزه‌هایی که جامعه مسلمانان را در دوران اولیه کنونی شکل می‌بخشید تا به دلیل کمکهایی که از سوی پیروان مسیحی بدان می‌شد، برجای ماند. در حقیقت، در حالی که مسیحیان محصورتر می‌شدند، برخی از آنان تهدیدی خطرناکتر از مسلمانان محسوب می‌گردیدند. در دهه ۱۸۸۰ ایتالیاییها، اریتره را به قیمومیت خود در آوردند. در دهه ۱۸۹۰، قیمومیت خود را به سرزمینهای مرتفع گستراندند و هر چند پیروزی حبشه‌ایها در عدوا<sup>۲۸</sup> در دهه ۱۸۹۰ مسأله تحت حمایتی را برای یک نسل (در طول مدتی که اتیوپی بالیبریا در این نقطه تمایز ک تنها کشورهای مستقل افریقا هستند، سهم بود) به تعویق انداخت، اما ایتالیاییها در ۱۹۳۵ بازگشتند. در این زمان ایتالیاییها در سایه علوم نظامی برتر و گاز خردل، به موفقیت دست یافتند. اما تنها ۶ سال بعد، بریتانیا، ایتالیا را از منطقه بیرون کرد و جای پای خود را در صحنه برای پیوند احتمالی اریتره و اتیوپی که منشأ یک فدراسیون (۱۹۵۲ م.) و در نهایت اتحادی کامل (۱۹۶۲ م.) بود، محکم کرد.

پس از جنگ، اتیوپی بیش از کشورهای جهان سوم، مشکلاتی که آنها را ناتوان ساخت، تحمل کرده است. قحطی، کمر ایالتهای جنوبی اتیوپی را شکست و جنگ داخلی، همواره در شمال وجود



افریقا ۴

جمعیت اتیوپی در ۱۹۹۰ م.: ۱۰۰۰ / ۶۶۰ / ۴۹ نفر /

دارد. به نظر می‌رسد که ۲ میلیون نفری که در ایالت عمدتاً مسلمان نشین اریتره ساکنند، مصممند به استقلال خود دست یابند و بیشتر ناظران بر این باورند که آنان سرانجام بدان دست خواهند یافت.

### منابع اولیه و کتابشناسی

در طول دوران استعمار، ایتالیاییها تخمینهای منظمی را درباره اریتره برآورد کردند که نخستین آن در سال ۱۸۹۹ و آخرین آن در ۱۹۳۹ م. بود. تصرف اتیوپی توسط ایتالیا بسیار کوتاه بود تا آنان بتوانند بیش از حدسی درباره مجموع جمعیت آن انجام دهند و هیچ کس بهتر از آن را نیز انجام نداده است. احساس عمومی این است که ارقام رسمی کنونی جمعیت بسیار بالا است و مجموع جمعیت کمتر از ۲۰ میلیون نفر است. بر مبنای آمار حکومت اتیوپی، جمعیت کنونی ۲۸ میلیون نفر است.

## افریقا ۵

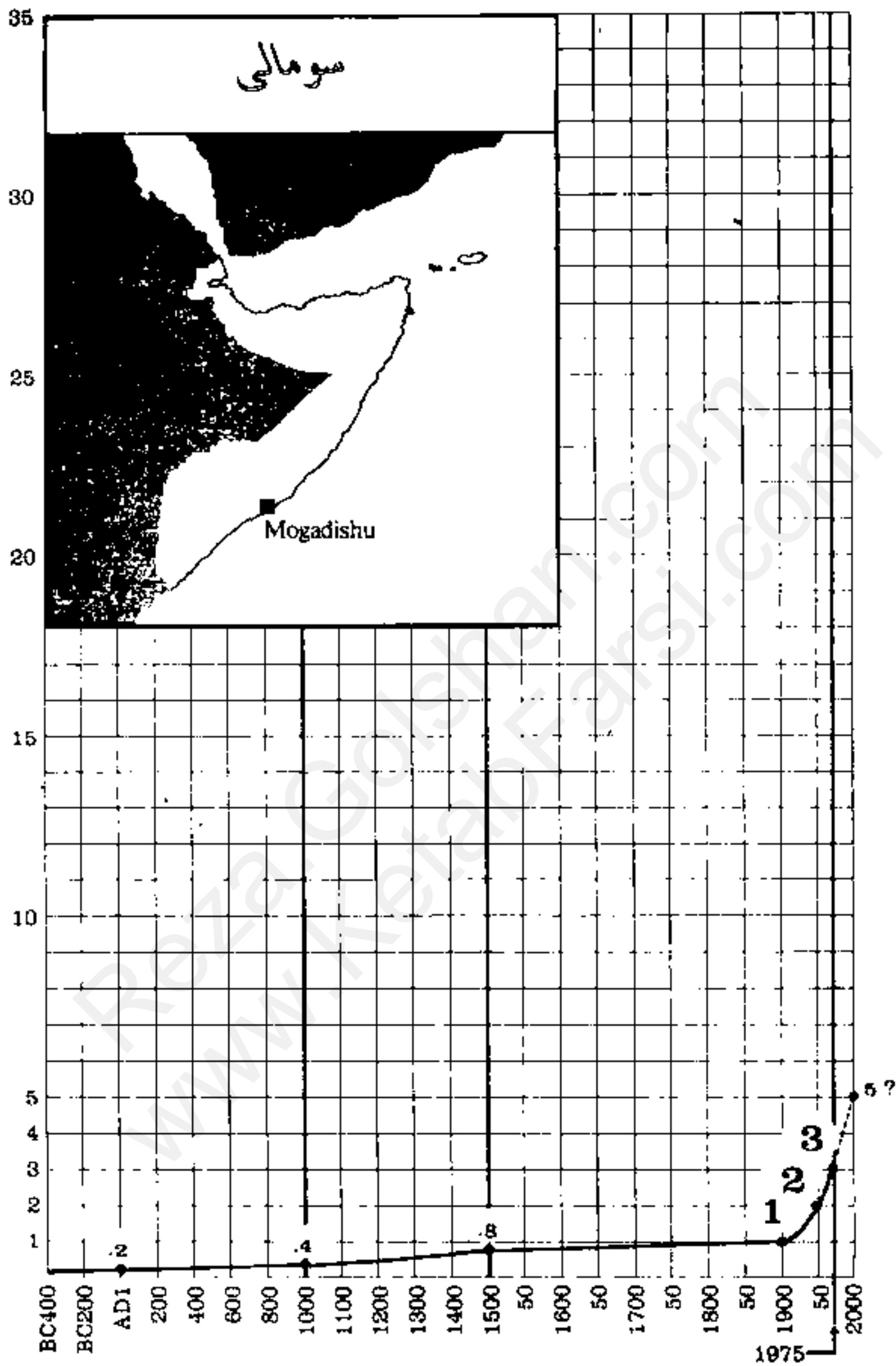
### سومالی ۶۴۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

سومالی سرزمینی صحرائی و نیمه صحرائی است که ساکنان آن چادرنشینند. اجداد ساکنان کنونی سومالی و گاوداران گالا<sup>۱۹</sup> در هزاره سوم پیش از میلاد، در این منطقه می‌زیستند و در سال اول میلادی، ۲۰۰/۰۰۰ نفر در آن ساکن بودند. تعدادی بوشمن و تعداد اندکی بانتویی به دورترین نقطه جنوب نفوذ کرده بودند، اما هیچ یک از آنان، رقم قابل توجهی از جمعیت سومالی، چه پس از آن و چه در حال حاضر، به شمار نمی‌آمدند.

در سده دهم، بازرگانان عرب در حین بازدید از ساحلهای شمالی سومالی، دو عامل که موجب تحوّل در جامعه سومالی شد، مرسوم کردند: اسلام و اسب. سومالی، حکومت همراه با تهدید و ارباب را بر گالای جنوب آغاز کرد - روندی که سرانجام باعث حرکت مردم گالابه سوی غرب شد تا در مردم اتیوپی ترس و وحشت ایجاد کنند. تا هنگامی که قدرتهای استعماری تمایل خود را به این بخش از افریقا نشان ندادند، سومالی همراه با کنیا بر ساحل دوردست جنوبی مرکز کنونی حکومت می‌راند.

داستان استعمار با تقسیم منطقه بین ایتالیا و بریتانیا در سال ۱۸۸۹ آغاز شد و با پیدایش سومالی مستقل و متحد به سال ۱۹۶۰ به پایان رسید. در طول این دوران، جمعیت از کمتر از ۱ میلیون نفر به مجموع کنونی ۳ میلیون نفر افزایش یافته است.

سومالی فرانسه که همواره به عنوان منطقه فرانسوی عفار و عیسی<sup>۲۰</sup> شناخته می‌شود اکنون



الرفقا ۵

/ جمعیت سومالی در ۱۹۹۰ م. : ۱۰۰۰۰۰ / ۶۰۳ نفر /